

۱- هنر در اصل شیوه انجام کاری را می‌گفتند. اما استعمال این کلمه در این مفهوم عام دیگر متروک شده است.

۲- رفته رفته هنر به معنای اخص استعمال شد و مقصود از آن شیوه‌های انجام کاری بود که از اراده سرچشمه گرفته باشد یا در تحقق آن اراده آدمی دخیل باشد و نیز از معنای آن چنین برمی‌آید که برای رسیدن به مقصودی بیش از یک راه وجود دارد و شرط رسیدن به چنین مقصودی آمادگی قبلی، ورزشدگی و دقت فاعل است. طب را هنر می‌دانستند و به همین قیاس شکار و سواری و مباحثه و آئین سلوک را. هنر راه رفتن، نفس کشیدن و حتی سکوت هم وجود دارد.

از آنجا که وجوه گوناگون عملی که در راه رسیدن به مقصود انجام می‌گیرند به یکسان مؤثر و مقرون به صرفه نیست، و از طرف دیگر چون تمام این وجوه به یکسان در اختیار فاعل قرار ندارد، مفهوم کیفیت یا ارزش در معنای هنر وارد می‌شود. مثلاً می‌گوئیم هنر تیسین!

اما این شیوه سخن گفتن، دو خصیلت را که به فاعل فعلی نسبت می‌دهیم با هم مخلوط می‌کند. یکی از این دو توانائی ذاتی و یکتا یا استعداد شخصی و جدا

۱- Titian نقاش ایتالیائی ۱۵۷۶-۱۴۸۷

نشدنی (فطری) اوست و دیگر آن چیز است که آموخته یا از راه تجربه کسب کرده و می‌تواند آنرا بلفظ درآورد و به دیگران منتقل کند. بر مبنای چنین تأثیر می‌توان گفت که هر هنری که آموخت اما نه هنر به تمامی (۱) و لسی مخلوط کردن این دو خصیلت با هم گز نداریم زیرا سخن گفتن از تمایز بین دو آسان‌تر است تا باز شناختن آنها در مورد خاص. یاد گرفتن هر چیز منوط استعداد خاصی در یادگیری است. بارزترین و فطری‌ترین استعدادها ممکن است عقیق بماند یا اینکه دیگران و حتی صاحب آن بدان پی نبرند مگر آنکه در خارج خاصی یا محیط مساعدی آن بیدار کند یا اینکه از سرچشمه فرهنگ سیراب شود.

کوتاه سخن هنر بدین معنا کینه شیوه انجام کاری است (موضوع کار چه باشد) که زاده گوناگونی شیوه‌های عمل است و در نتیجه گوناگونی فاعلان.

۳- بدین مفهوم هنر باید نکته بیفزائیم. این نکته نشان می‌دهد که هنر بمعنی خلق آثار هنری و لذت بردن آنها شد. امروزه بین دو کار تمایز می‌نهند اول کاری که نتیجه مهارت است و هنر نوع خلق یا کاری است که فایده دارد. دوم کار هنری. در اینجا می‌کوشیم خصوصیات کار هنری را بدست دهیم برای این سؤال پاسخی بیابیم: از می‌دانیم که شیئی اثری هنری است

کجا می‌دانیم که مجموعه‌ای از اعمال به قصد هنر آفرینی انجام می‌شوند؟

۴- بارزترین خصیلت اثر هنری را می‌توان بیفایده‌گی آن دانست بشرط آنکه نکات زیر را از نظر دور نداریم.

بیشتر تأثرات و ادراکاتی که از راه حواس بما می‌رسند در کار مکانیسمی که ضروری ادامه زندگی است تأثیری ندارند. گاهی این تأثرات و ادراکات بواسطه قوت مستقیمشان یا به آن علت که نشانه‌هایی هستند که موجب صدور عملی یا برانگیختن عاطفه‌ای می‌شوند، در کار عادی ذهن اختلالی پدید می‌آورند. اما باسانی می‌توان دریافت که میان انگیزه‌های حسی بی‌شماری که همیشه در ما ایجاد می‌شوند تعداد کمی یا جزء اندکی از آنها بحال وجود فیزیولوژیکی ما مفید یا ضروری هستند. چشم سگ سناره را می‌بیند اما سگ از این تصویر بصری چیزی در نمی‌یابد. گوش سگ صدائی را درک می‌کند که او را از وجود خطری آگاه می‌سازد اما سگ فقط آن اندازه از صدا را که ضروری است جذب می‌کند تا عمل فوری و معینی را جانشین آن سازد. اما در این ادراک تأمل نمی‌کند. بدین ترتیب بیشتر احساسات ما از لحاظ اعمال ضروری زندگی بی‌فایده هستند و آنهایی فایده دارند که کاملاً زودگذرند و هر چه زودتر جای خود را به واکنش، تصمیم یا عمل می‌دهند.

۵- از طرف دیگر توجه به اعمال ممکن، سبب می‌شود که تصور بی‌فایده‌گی را آنچنانکه پیش از این شرح کردیم، اگر نه با دلخواهی یکی بدانیم باید این دورا در کنار هم قرار دهیم. همانگونه که بیش از حد ضرورت، احساساتی عارض ما می‌شود،

از اندامهای حرکتی و اعمال آنها می‌توانیم ترکیباتی بیش از حد نیاز این کنیم به مثل دایره‌ای بکشیم، عضله صورتان را به بازی درآوریم، یا با آه راه برویم. بخصوص می‌توانیم نیروی را صرف ساختن چیزی کنیم که فایده ندارد و بعد آنچه ساخته ایم دور بیاندازیم البته این ساختن و بدو و انداختن هیچ ربطی به حوائج حیاتی ندارد.

۶- بدین قرار، در زندگی هر مجموعه «احساس‌های بی‌فایده» و «دلخواه» قلمرو خاصی را تشکیل می‌دهد هنر زاده کوششی بود در راه مفید کردن احساس‌ها و ضروری کردن این اعمال. اما این فایده و ضرورت به هیچ و مانند حوائج حیاتی که قبلاً به آنها اشاره کردیم بدیهی و کلی نیستند. هر کس فایده و ضرورت را مطابق طبع خود تشخیص می‌دهد یا به داوری می‌گیرد. و هر طور بخواهد به آنها می‌پردازد یا در باره آن قضاوت می‌کند.

۷- اما بعضی از تأثرات بی‌فایده ممکن است چنان بر ما غلبه کنند که بخواب آنها را استمرار دهیم یا تکرار کنیم ممکن است این تأثرات سبب شود که انتظار تأثرات دیگری با همان نظم یا تا نیازی را که تأثرات پیشین آفرینند بر آورند. بنابراین بینائی، چشائی، بوی و حرکت گاه و ادارمان می‌کند که بر احساس درنگ کنیم یا کاری کنیم که بر شدت و تأثرات حاصل از آنها بینزائیم، بدیهی است چنین عملی، که حساسیت منشاء و آن است، و حتی در انتخاب وسیله حساسیت رهنمونش می‌شود، با اعمالی فایده‌عملی دارند فرق می‌کند. زیرا اعمال

سودمند به انگیزه‌هایی پاسخ می‌دهند و نیازهایی را برمی‌آورند که به محض آنکه پاسخ گرفتند یا برآورده شدند از بین می‌روند. احساس گرسنگی در انسان پس از غذا خوردن از بین می‌رود و تصویرهایی که نیاز به غذا را نشان می‌دادند نابود می‌شوند. اما در قلمرو محدود حساسیت که از آن سخن گفتیم وضع دیگر گونه است. کامیابی نیاز برمی‌انگیزد و پاسخ از نوتقاضا می‌آفریند و تملك میل را بدانچه در تملك داریم تیزتر می‌کند.

کوتاه سخن، احساس ما را بیشتر در انتظار احساس می‌گذارد و این انتظار را هر زمان از نو می‌آفریند و بر این فرآیند انگیزش دو جانبه نه نقطه ختمی هست و نه حدی نهائی و یا عملی پایانی.

ایجاد نظامی از اشیاء ادراک‌شدنی که این خاصیت انگیزش دائمی را داشته باشند مسأله اساسی هنر است. البته این شرط لازم آن است نه شرط کافی.

۸- در اینجا بی‌متناسب نیست که به این نکته آخر بیشتر توجه کنیم. اهمیت این نکته هنگامی معلوم می‌شود که بر پدیده‌ای که زاده حساسیت شبکیه است لحظه‌ای تأمل کنیم. شبکیه به تأثر شدید رنگ با تولید ذهنی رنگ دیگری که آنرا متمم رنگ اولی می‌نامیم پاسخ می‌دهد. رنگ متمم، که کاملاً معلول رنگ اصلی است به نوبه خود جای خود را به اولی می‌دهد به همین ترتیب. این نوسان اگر خستگی عضوی بدان پایان ندهد تا ابد ادامه خواهد یافت، این پدیده نشان می‌دهد که حساسیت ناحیه‌ای می‌تواند مولد خودپسند تأثرات متقابل باشد و هر يك از این تأثرات بضرورت «پادزهر» خود را می‌آفریند. اما از طرف دیگر این استعداد

ناحیه‌ای در «بینائی مفید» هیچ تأثیری ندارد. برعکس آنرا مبهم هم می‌کند. «بینائی مفید» فقط آن مقدار از تأثر را حفظ می‌کند، شخصی را به فکر چیز دیگری بیندازد، فکری را برانگیزد یا سبب عملی شود. طرف دیگر تقابل يك شکل رنگها بصورت جفت‌های متمم معرف نظامی از رولا است زیرا در برابر هر رنگ بالفعل رنگی بالقوه و در برابر هر احساس رنگ پاسخ معینی وجود دارد. اما این روابط و روابطی از این دست که هیچ‌گونه تأثیری در «بینائی مفید» ندارند در سازمان دادن اشیاء ادراک‌شدنی وظیفه عمده برعهده می‌گیرند به احساس‌هایی که در فرآیندهای حیاتی می‌گونه سودی ندارند. اما همچنان که پیش گفتیم از مبانی مفهوم هنر هستی-ضرورتی متعالی‌تر و فایده‌ای والا تر می‌بخشند.

۹- از بررسی این خاصیت ابتدایی شبکیه تحریک‌شده، به خواص دیگر اعصاب بدن بخصوص پرتحرک‌ترین آنها می‌رسیم. اگر در این امکانات حرکت و کوشش که به هیچ وجه فایده‌ای بر آنها مترتب نیست لذت کنیم بی‌می‌بریم که این دسته از امکانات شامل وابستگی‌هایی است بین احساس‌های لامسی و احساس‌های عضلانی؛ احساس‌های عضلانی که واجد شرایطی باشند که قبلاً از آنها سخن گفتیم. عرض از احساس‌های حسی فقط این است که با دست‌هایمان گروهی نظام یافته از تماس‌ها را جستجو کنیم. اگر شبکی را بشناسیم یا نشناسیم (و در هر حال آنچه ذهن‌مان به ما می‌گوید باید ناشنیده بگیریم) رفته رفته حرکت ما خصلت دلبخواهی خود را از دست می‌دهد و نوعی ضرورت در درونمان بروز می‌کند. نیاز به آغاز دو

باره حرکت و کمال بخشیدن به شناسائی موضوعی شیئی سبب می‌شود که بنهیمیم کدام شکل مناسب ادامه و تکرار عمل است. شکل مطلوب سرانجام از شکلهای ممکن دیگر باز شناخته می‌شود و همین شکل است که وادارمان می‌کند که داد و ستد بین احساس عضلانی و احساس تماس و کوشش را دنبال کنیم، کوششی که می‌توان به عبارتی آنرا متمم نامید. زیرا هر فشار دست سبب فشاری دیگر می‌شود. حال اگر بخواهیم با مصالح مناسب شکلی بسازیم که حائز این شرط‌ها باشد به کار هنری دست زده‌ایم. آنچه را گفتیم می‌توانیم کم و بیش حساسیت خلاق بنامیم اما نباید از یاد ببریم که این گفته سخت بلند پروازانه است و به چیزی بیش از آنچه در واقع امکان دارد دلالت می‌کند.

۱۰- کوتاه سخن در قلمرو فعالیت‌های بشری بخشی وجود دارد که از نظر گاه بقاء فرد کاملاً بی‌اهمیت جلوه می‌کند. به علاوه، این بخش در تضاد با فعالیت عقلانی بمعنای اخص قرار دارد، زیرا چیزی نیست بجز پرورش احساس‌هایی که می‌خواهند آنچه عقل می‌خواهد از بین ببرد یا از آن فراتر رود تکرار کنند و ادامه دهند. درست مانند وقتی که عقل می‌کوشد ماده و ساختمان شنیداری گفته‌ای را از میان بردارد تا به معنای آن برسد.

۱۱- اما از طرف دیگر این فعالیت بخودی خود با بطالت فرق دارد و حساسیت که آغاز و پایان خویش است از بطالت و پوچی می‌گریزد، و بی‌اختیار در برابر عدم انگیزه از خود واکنش بروز می‌دهد هر گاه که زمانی بی‌شغلی و پریشان‌خاطری بر کسی بگذرد بر او حالتی عارض می‌شود که نشانه

نوعی آفرینش است که داد و ستد معمولی بین بالقوگی و فعالیت حساسیت را از نو برقرار می‌کند. کشیدن طرحی بر سطحی بی‌نقش و نگار، زایش ترانه‌ای در سکوتی که بشدت احساس می‌شود، همه پاسخ‌هایی هستند یا متمم‌هایی که عدم تحریک را جبران می‌کنند، گوئی این عدم که ما آنرا با نفی محض بیان می‌کنیم، اثری مثبت بر ما دارد.

اینجاست که لب معنای مفهوم‌تر آفرینش هنری را درک می‌کنیم. اثر هنری را از آنجا باز می‌شناسیم که هیچ فکری در ذهن بر نمی‌انگیزد و ما را به هیچ عملی ترغیب نمی‌کند که بتواند بدان پایان دهد. عطر گلی را که ملایم حسن بویائی ماست هر اندازه بی‌بوئیم هرگز از آن سیر نمی‌شویم، زیرا لذت از عطر نیاز بدان را در ما از نو زنده می‌کند و هیچ خاطره‌ای، هیچ اندیشه‌ای و هیچ عملی وجود ندارد که بتواند اثر آنرا از ذهن پاک کند و ما را به تمامی از سیطره آن رهایی دهد. این همان چیزی است که هنرمندی که به ساختن اثر هنری دست می‌زند در جستجوییش است.

۱۲- تحلیلی که از کیفیات ابتدائی و اساسی هنر بدست دادیم سبب می‌شود که تصور معمولی از هنر را عمیقاً تغییر دهیم. علی‌الرسم هنر را گذرا و منفعل می‌پندارند اما ثابت کردیم که باید آنرا دارای قدرت آفرینندگی دانست. به همین دلیل است که بر متمم‌ها این همه تأکید می‌کنیم. اگر کسی از رنگ سبز بی‌خبر باشد یا هرگز آنرا ندیده باشد باید مدتی به شیئی قرمز خیره بماند تا احساس ناشناخته‌ای را در خود ایجاد کند.

همچنین گفتیم که حساسیت به پاسخ دادن محدود نمی‌شود بلکه گاهی انگیزه‌ای

طلب می کند و پس از آن بخود پاسخ می دهد.

آنچه گفتیم منحصر به احساس نیست. اگر بدقت، آفرینش اثرها و جانشینی دورانی عجیب تصویرهای ذهنی را مورد مشاهده قرار دهیم، به همان روابط متضاد و متقارن و بالاتر از همه به نظام نوزائی دائمی که در قلمرو حساسیت خاص بآن اشاره کردیم پی می بریم. این تصاویر ممکن است پیچیده باشد یا در زمانی دراز پرورده شده باشد یا به حوادث دنیای بیرونی شباهت یابد یا حتی گاهی بانیازهای عملی تلفیق شود، مع الوصف خواص آنها همانهایی است که هنگام بحث از احساس محض توصیف کردیم. نیاز به دوباره دیدن، به دوباره شنیدن و بی نهایت تجربه کردن بارزترین خصیصه ای است که می توان نام برد. عاشق شکل هرگز از نوازش کردن برنز یا سنگی که حس لامسه او را تحریک می کند ملول نمی شود. عاشق موسیقی فریاد می زند و دوباره بالحنی که او را به شغف آورده است با خود زمزمه می کند. بچه دوست دارد قصه از اول گفته شود و مرتب می گوید «از اول بگو».

۱۳- از این خواص ابتدائی حساسیت، صنعت آدمی نتایج عجیبی گرفته است. تصور این همه آثار هنری که در طی اعصار آفریده شده است، تنوع ابزارها و روشها و تفاوت انواعی که این ابزارهای حیات حسی و عاطفی به نمایش در آورده اند اعجاب آوراست. اما این رشد عظیم فقط به کمک آن دسته از استعداد های بشری امکان یافت که در آنها حساسیت وظیفه ای ثانوی به عهد داده. آدمی آن دسته از توانائی هائی را که نه تنها بی فایده نیستند بلکه انسان را از

آنها گزیر نیست یا لاقل از لحاظ حیات ما مفید محسوب می شوند پرورانده با آنها نیرو و دقت بیشتری داده است. استیلای آدمی بر ماده هر روز بیشتر و دقیق تر شده است. هنر از این امتیازات سود برد است و فنون گوناگونی که برای رفع حوائج روزانه آفریده شده اند، ابزارها و روشها هنرمند را نیز فراهم آورده اند. از طرف دیگر عقل و ابزارهای انتزاعی (منطق، روش رده بندی، تحلیل داده ها و انتقاد، که در مقابل حساسیت قرار می گیرند زیرا برخلاف آن همیشه بسوی هدف خاصی پیشرو می کنند و هدفشان بدست دادن فرمول تعریف و قانون است و می خواهند که عمای تجربه حسی را در خود تحلیل برند یا اعلام قرارداد را جانشینی آن کنند) افکار مکرر و از نظر گاه انتقادی شکل گرفته به کمک هنر آورده اند و سبب عمیق آگاهانه و مشخصی شده اند که در شکر بسیار غنی هستند و از لحاظ نشانه گذاری از کلتی تحسین انگیز برخوردارند. دخالت عقل که سبب ظهور زیبایی شناسی یا دقیق بگوئیم نظام های زیبایی شناسی شده است نیز یکی دیگر از این نتایج است. زیبایی شناسی هنر را به عنوان یکی از مسائل معرفت بررسی می کند و از این جهت می کوشد تا آن را به انکاری مجرد تاو نماید. گذشته از زیبایی شناسی به این اخص، که مسأله ای است مربوط به فیلسوف و محققان، تأثیر عقل در هنر شاید مطالعه ای عمیق است. در اینجا می توان فقط طرح چنین مطالعه ای را بدست خود را با اشاراتی به «نظریه ها»، مکتب و عقیده هائی که به ذهن بسیاری هنرمندان امروزمین رسیده و در میان

هوادارانی پیدا کرده است خرسند کرد و به ذکر تضادهای بی پایانی که بین منش های ابدی و همانند در کمندی هنر وجود دارد - مانند: طبیعت، سنت، تازگی، سبک، حقیقت و زیبایی، اکتفا نمود.

۱۴- هنر در زمان ما بعنوان نوعی فعالیت مجبور شده است که تسلیم اوضاع زندگی اجتماعی استاندارد شده ما گردد. در اقتصاد جهان نیز هنر جای خاص خود را یافته است. تولید و مصرف آثار هنری دیگر کاملاً از هم مجزا نیستند بلکه در ارتباط با یکدیگر سازمان می یابند. مشی شاعر در زندگی به همان چیزی تبدیل می شود که در گذشته بود یعنی زمانی که دست به کار یا بهتر بگوئیم عضو صنف خاصی محسوب می شد. در بسیاری از کشورها دولت می کوشد تا هنر را اداره کند و در تشویق هنرمندان و به عهده گرفتن مسئولیت حفظ آثار آنها از هیچ کاری مضایقه نمی کند. در بعضی از نظام های سیاسی دولت سعی می کند که هنر را در ردیف فعالیت های طبقاتی قرار دهد یعنی از همان چیزی تقلید می کند که در گذشته مذاهب می کردند. قانون گذار مقرراتی برای هنر وضع کرده است که شرایطی را که در تحت آنها می توان بکار هنری دست زد تعیین می کند، مالکیت هنرمند را بر آثار خود تثبیت می نماید و به نوعی تناقض گوئی صحنه می گذارد؛ بدین معنی که آن حق هنرمند که به زمان معین محدود می شود استحکام بیشتری می یابد تا حقوقی که قانون آنها را تا ابد از آن هنرمند می داند. هنر مطبوعات، سیاست داخلی و خارجی مخصوص و مدارس و بازار هائی دارد، حتی بانکهای پس انداز، موزه ها و

کتابخانه هائی خاص خود دارد این مؤسسات سرمایه عظیمی را که حاصل تلاش حساسیت خلاق در طی قرون است در یکجا گرد می آورد.

بدین ترتیب هنر در ردیف صنایع مفید قرار می گیرد. از طرف دیگر پیشرفت های عظیم تکنولوژیک که هر گونه پیش بینی را در همه زمینه ها محال می کند بی تردید با خلق روشهای کاملاً بدیع بکار گرفتن احساسها تأثیر روز افزونی بر سر نوشت همه هنرها خواهد گذاشت مدتهاست که اختراع عکاسی و سینما تصور ما را از هنر تجسمی دیگرگون کرده اند. چه بسا که تحلیل دقیق احساسها - که بعضی از ابزارهای مشاهده و ثبت (مانند اوسیلوگراف اشعه کاتود) از هم اکنون از امکان آن خبر می دهند - به کشف روشهای تازه ای در بکار گرفتن حواس منجر شود، که در قیاس با آنها، موسیقی یا حتی موسیقی الکترونیک از لحاظ مکانیکی سخت قدیمی جلوه کند. و شاید بهت آورترین رابطه بین «فوتون» و سلول مغزی برقرار شود.

مع الوصف قرآینی در دست است که ترس ما را توجیه می کند. ترسی که زاده افزایش حدت و دقت است و نتیجه اختلال در اندیشه و ادراک بشری، که خود از ابداعات شگفت انگیزی که زندگی را دگرگون کرده اند ناشی می شود. رفته رفته چه بسا این حدت و دقت و این ابداعات شگفت انگیز احساسهای آدمی را کند کنند و هوشش را انعطاف ناپذیر سازند.

ترجمه
پرویز مهاجر